

عظفاً على ما سبق:

عطفی بر آنچه گذشت :

للالتفات إلى كنه وحقيقة معرفة الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم) بالذات الإلهية سبحانه وتعالى، وتجليها وظهورها فيه (صلى الله عليه وآله وسلم) للخلق. يتدبر هذا المثل: وهو الفرق بين علم من عرف النار برويتها فقط، ومن احترق في النار حتى أصبح هو ناراً، وهذا هو مقام الرسول الكريم (صلى الله عليه وآله وسلم) عندما فتح له مثل سم الإبرة، فهو بين حالين؛ حال فناء ولا يبقى له منها اسم ولا رسم ولا يبقى إلا الله الواحد القهار، وحال يعود فيها إلى الأنا والشخصية.

برای درک کردن کُنه و حقیقتِ شناختِ رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) از ذات الهی سبحان و متعال ، و تجلی و ظهور آن ذات در حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) برای خلق، باید در این مثال تدبر و اندیشه نمود: بین علم کسی که فقط آتش را دیده باشد ، با کسی که در آتش سوخته باشد تا آنجا که خودش آتش شده باشد، تفاوت وجود دارد؛ این جایگاه (تبدیل شدن به آتش) مقام رسول کریم (صلى الله عليه وآله وسلم) می باشد، آن هنگام که برای او مانند سوراخ سوزنی گشایش رخ داد ، در حالی که او بین دو حالت بود: حالت فنا و نیستی، که از این فتح شدن نه اسمی و نه رسمی برای حضرت باقی نماند و جز خداوند واحد قهار چیزی بر جای نماند ، و حالت دوم ، حالتی بود که در آن به منیت یا شخصیتش بازمی گشت.

وإذا لم تكتف بحديث المعراج السابق أعرج بك على سورة الفتح، قال تعالى:  
﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا \* لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا  
تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ ([الفتح : ١-٢].)

اگر حدیث معراج که پیشتر بیان شد، شما را کفایت نمی‌کند ، آیات سوره فتح را بنگرید. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ما برای تو فتحی نمایان را مقدر کرده‌ایم \* تا خدا گناه تو را آنچه پیش از این بوده و آنچه پس از این باشد برایت بیامرزد و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را به صراط مستقیم راه نماید﴾ [الفتح : ۱-۲].

ولیس المراد فتح مکة في هذه الآية، وإن كان فتح مكة من لوازم هذا الفتح؛ لأنّ الفتح في الملكوت يتبعه فتح في الشهادة، فما بالك إن كان الفتح في عالم اللاهوت! بين الذات الإلهية ومحمد (صلّى الله عليه وآله وسلّم)، وهو إمطة شيء من الحجاب.

منظور از فتح در این آیه، فتح مکه نیست ، هر چند فتح مکه از ملزومات این فتح می‌باشد؛ چرا که فتح در ملکوت، فتحی در عالم شهود را به دنبال دارد؛ حال اگر فتح در عالم لاهوت رخ دهد، وضعیت چگونه خواهد بود؟! فتحی بین ذات الهی و محمد (صلّى الله عليه وآله وسلّم) ، که برداشتن جزئی از حجاب بود.

وقصر الآية على فتح مكة تعسّف، وميل بالآية عن المراد منها؛ حيث استخدم صيغة الماضي ﴿إِنَّا فَتَحْنَا﴾، أي: إنّ الفتح تحقّق في فترة سبقت نزول الآية، أو أثناء نزولها، بينما فتح مكة تحقّق بعد عامين من نزول الآية.

اختصاص دادن آیه فقط به فتح مکه، ظلم و منحرف ، و دور کردن آیه از منظورش محسوب می‌شود. در این آیه صیغه ماضی به کار گرفته شده است ﴿ما برای تو فتح کردیم﴾؛ یعنی فتح و گشایش قبل از نازل شدن این آیه ، یا هنگام نازل شدن آن محقق گشته است، در حالی که فتح مکه دو سال پس از نزول این آیه به وقوع پیوست.

ثم إنَّ هذا الفتح كان سبباً لمغفرة ذنب الرسول الملازم له (تقدّم، وتأخّر)، وهذا الذنب - كما مر - هو تشوُّبه (صلى الله عليه وآله وسلّم) بالظلمة التي لا يخلو منها مخلوق؛ لأنَّه هو سبحانه وتعالى فقط نور لا ظلمة فيه.

بعلوه اين فتح سبب غفران گناه ملازم با پیامبر بود (تَقَدَّمَ و تَأَخَّرَ) ، و اين گناه - همان طور که پیشتر بیان شد - همان آمیخته بودن او (صلى الله عليه وآله وسلّم) با تاریکی و ظلمتی است که هیچ مخلوقی از آن مستثنی نیست؛ چرا که فقط او سبحان و متعال نور مطلق است که هیچ ظلمتی در آن راه ندارد.

فعن هشام بن سالم، قال: دخلت على أبي عبد الله (عليه السلام)، فقال: (أَتَنَعْتُ الله؟ فقلت: نعم. قال (عليه السلام): هات. فقلت: هو السميع البصير. قال (عليه السلام): هذه صفة يشترك فيها المخلوقون. قلت: فكيف تنعته؟ فقال (عليه السلام): هو نور لا ظلمة فيه ...) ([توحيد الصدوق: ص ١٤٦، عنه بحار الأنوار: ج ٤ ص ٧٠]).

از هشام بن سالم نقل شده است که گفت: بر ابو عبدالله (عليه السلام) وارد شدم. حضرت فرمود: (آیا خداوند را توصیف می‌کنی؟ گفتم: بله. فرمود: توصیف کن. گفتم: او سميع و بصير است. فرمود: (این صفتی است که مخلوقات در آن شریک‌اند. عرض کردم: چگونه او را توصیف می‌فرمایید؟ حضرت (عليه السلام) فرمود: او نوری است که هیچ ظلمت و تاریکی در آن راه ندارد ...).

وبسبب إمطة الحجاب والفتح المبين وفناء الرسول الكريم في الذات الإلهية، أصبح هو وجه الله وكلمته التامة. وبتعبير آخر: أصبح هو أسم الله في خلقه وأسمائه الحسنی في خلقه.

بموجب برداشتن حجاب و فتح مبین و فنا شدن رسول کریم در ذات الهی ، او وجه خداوند و کلمه تامه خداوند شد . و به عبارت دیگر ، او اسم الله در خلق و اسمهای نیکوی خداوند در خلق شد.

وهذه هي المرتبة الثالثة لأسمائه سبحانه وتعالى، وكذلك حجج الله صلوات الله عليهم، من أئمة وأنبياء وأوصياء ومرسلين - كل بحسب مرتبته وقربه - يمثلون وجه الله وأسماءه الحسنی، منهم المرآة التي انعكست فيها الأسماء الحسنی، وهم الذين تخلّقوا بأخلاق الله سبحانه وتعالى.

این مرتبه ، مرتبه سوم از اسمهای خداوند سبحان و متعال می باشد ، و به همین ترتیب حجت‌های خداوند که صلوات خداوند بر ایشان باد ، از ائمه و انبیا و اوصیا و مرسلین - هر کس به فراخور مرتبه و نزدیکی‌اش - تمثیل وجه خداوند و اسمهای نیکوتر او می‌باشند؛ آنها آینه‌ای هستند که اسمهای نیکوتر در آنها بازتاب شده است؛ کسانی که به اخلاق خداوند سبحان و متعال آراسته گشته‌اند.

روی الصدوق في التوحيد وفي العيون عن الهروي: قال: قلت لعلي بن موسى الرضا (عليه السلام): يا ابن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، فما معنى الخبر الذي روي: أن ثواب لا إله إلا الله النظر إلى وجه الله؟ فقال (عليه السلام): (يا أبا الصلت من وصف الله بوجه كالوجه فقد كفر، ولكن وجه الله أنبيأؤه ورسله وحججه (صلوات الله عليهم) [توحيد الصدوق: ص ۱۱۷، عيون أخبار الرضا (ع) : ج ۲ ص ۱۰۶].

از شیخ صدوق در کتاب توحید و در کتاب عیون از هروی روایت شده است که گفت: به علی بن موسی الرضا (علیه السلام) عرض کردم: ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ، معنای این خبر که روایت شده چیست که پاداش لا اله الا الله، نظر به وجه خداوند است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: (ای ابا صلت، هر

کس خدا را به یکی از وجوه توصیف کند، کافر شده است، اما وجه خداوند انبیا، فرستادگان و حجت‌های او که سلام و صلوات خداوند بر ایشان باد، می‌باشند).

روی الكليني في أصول الكافي: عن معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله (عليه السلام) في قوله عز وجل: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: ١٨٠]، قال (عليه السلام): (... نحن والله الأسماء الحسنى، التي لا يقبل الله من العباد عملاً إلا بمعرفةنا) [الكافي: ج ١ ص ١٤٤، ولاحظ: بحار الأنوار: ج ٢٥ ص ٥]. والأخبار في هذا المعنى كثيرة ومستفيضة.

كليني در اصول کافی روایت کرده است: از معاوية بن عمار، از ابو عبدالله (عليه السلام) درباره این سخن خداوند عزوجل ﴿از آن خداوند است نیکوترین نامها. به آن نام‌هایش بخوانید﴾ [الأعراف: ١٨٠] روایت شده است که، ایشان (عليه السلام) فرمود: (... به خدا سوگند نیکوترین اسمها ما هستیم که خداوند هیچ عملی را از بندگان قبول نمی‌کند مگر با شناخت و معرفت ما). اخبار و روایات در این زمینه بسیار و مفصل است.

\*\*\*

**بقی آن نعرف:**

**آنچه مانده است و باید بدانیم:**

بقی آن نعرف أن كل مرتبة أدنى، هي تجلّ وظهور لمرتبة أعلى لأسمائه سبحانه وتعالى، فأسم الله أو الذات الإلهية؛ هو تجلّ وظهور للحقيقة أو الكنه

أو الاسم الأعظم أو هو. ومحمد (صلى الله عليه وآله وسلم)؛ هو تجلي وظهور للذات الإلهية في الخلق أو اسم الله في الخلق. أما الرحمن الرحيم؛ فهما اسم واحد معبر عن الرحمة ولا يفترقان، بلى بينهما تمايز في السعة والشدة فقط، وهما باب الذات الإلهية أو اسم الله، وتجليهما أو ظهورهما في الخلق، هما علي وفاطمة (عليهما السلام)، باب مدينة العلم أو محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)، قال تعالى: ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ [الإسراء: ١١٠]. والرحيم منطوق في الرحمن.

هر مرتبه پايينتر، تجلی و ظهوری است از مرتبه بالاتر اسمهای نیکوتر خداوند؛ اسم الله یا ذات الهی، تجلی و ظهوری است از حقیقت یا کُنه یا اسم اعظم یا هو. محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) تجلی و ظهوری برای ذات الهی در خلق یا اسم الله در خلق می باشد. “الرحمن الرحيم” اسمهای واحدی هستند که اشاره به رحمت خداوند دارند و از هم جدا نمی شوند؛ آری بین این دو تمایزی در وسعت و شدت رحمت وجود دارد؛ این دو در ذات الهی یا اسم الله هستند، و علی و فاطمه (عليهما السلام) تجلی و ظهور این اسمها در خلق، و در شهر علم یا حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) می باشند. خداوند متعال می فرماید: ﴿بگو: چه الله را بخوانید چه رحمان را، هر کدام را که بخوانید، نامهای نیکو از آن او است﴾. و رحيم در رحمان پیچیده شده است.

فهذه الأسماء الثلاثة: (الله، الرحمن، الرحيم)، هي أركان الاسم الأعظم؛ ولهذا برحيل علي (عليه السلام) من هذا العالم إلى جوار ربّه نادی جبرائیل: (تهدّمت أركان الهدی) - أي في هذا العالم - بعودة ثالثها علي (عليه السلام)، بعد أن سبقه محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) وفاطمة (عليها السلام).

این اسمهای سه گانه: (الله، رحمان و رحيم) ارکان اسم اعظم هستند؛ از همین رو با رحلت کردن علی (عليه السلام) از این دنیا به جوار پروردگارش،

جبرائیل ندا سر داد: (ارکان هدایت ویران شد)؛ یعنی با بازگشت سومین آنها یعنی علی (علیه السلام) ارکان هدایت در این جهان ویران شد؛ پس از اینکه حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلّم) و فاطمه (علیها السلام) (در این رحلت) از او پیشی جسته بودند.

ولأهمية هذه الأسماء الثلاثة، بل ولقيام الخلق والسموات والأرض ببركتها، فتحت بها سورة الفاتحة، بل القرآن أو الكتاب التدويني، كما فتح بها الكتاب التكويني، فأول ما خلق الله سبحانه نور محمد وعلي وفاطمة (عليهم السلام)، كما ورد في الروايات ([#])، وهما - كما تبين - نور: الله، الرحمن، الرحيم على التوالي، والله أعلم وأحكم، وما أوتينا من العلم إلا قليلاً.

[#]-راجع: بحار الأنوار: ج ١٥ ص ٢٤ وما قبلها، وج: ٢٥ ص ٢٢، وج: ٥٤ ص ١٧٠، وغيره من المصادر.

به جهت اهمیت این سه اسم، و حتی به جهت بر پا شدن خلق و آسمانها و زمین به برکت این سه اسم، سوره فاتحه و حتی قرآن یا کتاب تدوینی [نوشته شده]، با این اسمها آغاز شد، همانطور که خداوند کتاب تکوینی را با اینها گشایش نمود، اولین چیزی که خداوند سبحان خلق نمود نور محمد و علی و فاطمه (علیهم السلام) بود؛ همانطور که در روایات آمده است، و همانطور که گفته شد اینها (علیهم السلام) به ترتیب نور: الله، رحمان و رحیم هستند؛ و خداوند عالیه ترین و حکم کننده ترین است، و ما از علم جز اندکی بهره نبرده ایم.

\*\*\*

